

بحث ظهور و اهمیت زبان شناختی آن

۷۷

دهن

علی رضا قائمی نیا*

سمیه کامرانی*

بحث «ظهور» و اهمیت زبان شناختی آن

چکیده

از مباحث مهم و پرکاربرد علم اصول که مطمح نظر زبان شناسان نیز قرار گرفته، بحث از ظهور، اصالت و حجیت آن است و اینکه اساساً قاعده «اصالت ظهور» حجّت است یا نه؟ و چه تأثیری در زبان شناختی دارد؟ نگارنده در این مقاله این مسئله را با بررسی اقوال مختلف علمای اصول کاویده است.

واژگان کلیدی: ظهور، حجیت، زبان شناختی، اصول، دلالت، اصالت ظهور.

مقدمه

از روزگاران دیرین بحث حجیت ظهور، بیشتر توجه علمای علم اصول را به خود جلب نموده است؛ به گونه ای که معتقدند سایر اصول همچون اصالة العموم، اصالة الاطلاق و

* دانشیار و عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

* دانشجوی دوره دکتری فلسفه و کلام، دانشگاه علوم و تحقیقات.

تاریخ تأیید: ۸۹/۶/۲۹

تاریخ دریافت: ۸۹/۴/۹

اصالة الحقیقه و... همگی به این اصل برمی گردند و در واقع وجوه مختلف همین اصل می باشند. در پی اهمیّت بی شائبه این اصل بر آن شدیم تا به بحث از حجیت ظهور و اهمیّت زبان شناختی آن پردازیم.

قابل ذکر است بحث مذکور از دو منظر و چشم انداز قابل واکاوی است؛ به عبارتی دارای دو جنبه است که یک جنبه آن به بحث کبروی و در اصل حجت بودن یا نبودن ظواهر ارتباط می یابد و جنبه دیگر به بحث صغروی که در آن از شیوه های احراز اصل ظهور سخن به میان می آید، مرتبط می شود. در پژوهش حاضر ما درصدد جستار و بررسی از چشم انداز نخست می باشیم و بررسی این مسئله که قاعده اصالت ظهور در مباحث زبانی چه جایگاهی داشته و اساساً مباحث زبانی و مباحث الفاظ در اصول چگونه از هم اثرپذیر هستند.

مباحث زبانی

در مباحث زبانی در گستره علوم اسلامی دو پیش فرض و اصل مسلم در نظر گرفته شده است: یکی مربوط به پدیده اجتماعی بودن زبان که طبق آن انسان موجودی اجتماعی است و گریز از تعامل با دیگران ندارد و برای رفع حوائج خود محتاج برقراری ارتباط و انتقال افکار خود به دیگران است و از آنجا که احضار همه اشیا امکان ندارد، این امر موجب وضع الفاظی از سوی بشر شد، و اصل دیگر مربوط به رابطه تفکر و زبان است که پس از وضع لفظ برای معنا و نتیجتاً پیدایش رابطه و علاقه، به دلیل شدت و حدت علاقه، بسان شیء واحدی می گردند؛ آن گونه که به محض شنود لفظ، معنا به ذهن خطور می کند.

شدت ارتباط بین لفظ و معنا گویای تأثیر وافر این ارتباط بر نظام اندیشه و فکر بشر است و از همین روست که اگر صاحب اندیشه، در الفاظ ذهنی به خطا رود، بر افکار و انتقالات ذهنی او تأثیر خواهد داشت؛ بنابراین زبان وسیله اظهار و ابراز افکار و اندیشه های کنه وجود انسان است و هرگونه انحراف در آن موجب کج اندیشی و انحراف در تفکر می شود.

در مباحث اصولی هم علما مباحث الفاظ را به دو دسته تقسیم کرده اند: ۱. مباحثی که ملاک اصولی آنها را دربرمی گیرد، مانند بحث معانی حرفی ...؛ ۲. مباحثی که ملاک اصولی آنها را دربر نمی گیرد، اما برای مباحث اصولی جنبه مقدمی داشته و زمینه ساز فهم مباحث الفاظ است، مانند وضع و... بنابر انگاره برخی از علمای اصول مباحث دسته دوم

تفکیکشان از سایر مباحث الفاظ بی‌وجه است.

قابل ذکر است که روش اثبات مدعیات زبانی در فلسفه تحلیلی و فلسفه زبان مطرح است و در این جا تنها به یک دیدگاه آن هم به اجمال می‌پردازیم.

طبق این دیدگاه مباحث علم اصول به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱. بحث‌های لغوی (زبان‌شناختی)؛ ۲. بحث‌های تحلیلی (فلسفی).

- مباحث لغوی مطرح در علم اصول دو نوع‌اند:

۱. مباحث اکتشافی: به آن دسته از مباحث اطلاق می‌شود که در آنها معنا و مدلول عرفی یک واژه معین می‌شود؛ مثلاً عالمان اصول مدعی‌اند که هیئت صیغه امر، ظهور در وجوب دارد و استنادشان به تبادر است.

۲. مباحث تفسیری: آن مباحثی است که در آنها معنا معلوم است، اما تفسیر دلالت، مورد بحث است.

معنای ظهور (دلالت)

از جمله مباحث زبانی که در علم اصول هم مورد بحث و فحص جدی است، بحث از دلالت (ظهور) و اقسام آن می‌باشد که وقوف بر آنها به‌خصوص برای فهم دقیق کتاب و متون حدیثی لازم می‌باشد که ذیلاً به آن پرداخته می‌شود. گاهی دلیل، دلالت بر یکی از دو امر می‌کند و درعین حال دلالتش بر یکی از آن دو اولاست، به گونه‌ای که آن طرف ترجیح، به نحو تصویری و تصدیقی به ذهن سبقت می‌گیرد؛ اما درعین حال معنای دیگر هم ممکن و محتمل است (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۱۴۹)، به بیان دیگر ظهور، تجلی معنا از لفظ و انبساط به ذهن است و براساس اصالت ظهور مراد متکلم همان است که کلامش می‌فهماند و براساس این قانون که مقتضای ظاهر، حال متکلم است می‌توان هر دلیل لفظی را تغییر داد و گفت مراد متکلم چیست؟ (همان، ج ۱: ۲۵۲). منظور گوینده باید از ظاهر عبارت فهمیده شود، زیرا شارع و قانون‌گذار نیز طبق عرف متداول مردم و جامعه سخن می‌گویند، و انتظار این است که منظور و مقصودشان از ظاهر کلمات و جملاتی که استعمال کرده‌اند، فهمیده شود (محقق داماد، ۱۳۷۷: ۷۰).

از آنجاکه مقصود بالذات ما دست‌یابی به مقصود شارع و نهایتاً ادای تکلیف است، نخست باید به سراغ مدلول تصویری و سپس مدلول تصدیقی و کشف مراد متکلم برویم.

مرحوم میرزای نائینی ظهور یا دلالت را به سه قسم تقسیم نموده‌اند (کاظمی خراسانی،

۱۳۶۵ق، ج ۳: ۱۴۱-۱۳۹؛ مظفر، ۱۴۰۵ق، ج ۱: ۱۲۸).

۱. دلالت تصویری؛ ۲. دلالت تصدیقی غیر کاشف یا مراد به اراده استعمالی؛ ۳. دلالت تصدیقی کاشف از مراد واقعی متکلم.

دلالیت تصویری: عبارت است از دلالت مفردات و هیئات الفاظ و کلمات کلام متکلم بر معانی حقیقیه خودشان؛ مثلاً هنگامی که مولی می‌گوید: «اکرم العلماء»، کلمه «اکرم» از لحاظ هیئت، معنایی دارد که وجوب است و از لحاظ ماده معنایی دارد که اکرام کردن و گرامی داشتن است و کلمه «العلماء» هم بدون الف و لام معنایی دارد و با الف و لام دلالت بر عموم و شمول جمیع علما دارد.

منشأ و سرچشمه دلالت: عبارت است از اینکه واضع این کلمات را برای معانی خاصی وضع کند یا ظهور این الفاظ نزد عرف در معانی خودشان، خواه وضع تعیینی باشد و خواه تعیینی.

شروط دلالت: یکی وضع واضع و دیگری علم به وضع است؛ یعنی در صورتی که سامع بداند که فلان لفظ برای چه معنایی وضع شده، به مجرد شنیدن آن لفظ علم به معنای آن پیدا می‌کند، حال چه گوینده آن معنا را اراده کرده باشد یا نه.

دلالیت تصدیقی غیر کاشف از مراد متکلم: دلالت مجموع کلام بر معنایی که از ظاهر کلام متکلم فهمیده می‌شود؛ مثل «اکرم العلماء» که دلالت می‌کند بر وجوب اکرام همه علما و ظهور در عموم دارد.

منشأ دلالت: این دلالت از کل کلام متکلم سرچشمه می‌گیرد، نه از تک تک مفردات.

اقسام آن: این دلالت تصدیقی که از مجموع کلام سرچشمه می‌گیرد، دو گونه است:

۱. گاهی مطابق و موافق با دلالت مفردات کلام است و آن در صورتی است که متکلم

در کلامش قرینه متصله نیاورد، مثل «اکرم العلماء» یعنی همه علماء را اکرام کن؛

۲. گاهی مغایر با مدلول مفردات است و آن در صورتی است که کلام محفوف به قرینه

متصله باشد که با آمدن قرینه متصله ظهور بدوی کلام عوض می‌شود، مانند «اکرم العلماء إلاً الفاسقین منهم» یعنی همه علماء غیرفاسق را اکرام کن.

شرط دلالت: پیدایش این دلالت متوقف بر فارغ شدن متکلم از تکلم و عدم قرینه بر

خلاف است و آلاً تا زمانی که متکلم در حال سخن گفتن است، ظهور تصدیقی برای کلام او محقق نمی‌شود و نمی‌توان به نحو جزمی حکم کرد که مرادش از رأیت اسداً حیوان

مفترس است؛ چرا که افزایش هر قیدی ظهور جدیدی به دنبال می‌آورد.

دلالت تصدیقی کاشف از مراد واقعی متکلم: دلالت کلام بر اینکه همین ظاهر کلام، مراد واقعی گوینده هم هست.

شرط دلالت: شرط این قسم از دلالت یا ظهور آن است که قرینه متصله یا منفصله هیچ کدام نباشد و فقدان این دو قرینه، کاشف از این است که واقعاً ظاهر کلام مراد مولی بوده است، ولی وجود هر یک از قرینه متصله یا منفصله ظهور را به هم می‌زند و کاشف از این است که این ظهور اراده نشده؛ بلکه مراد واقعی، غیر این ظهور است.

۱. اما مرحوم مظفر این تقسیم را قبول ندارند و دواشکال بر آن وارد می‌کنند (مظفر،

۱۴۰۵، ج ۱: ۱۲۹):

۱. ایشان تقسیم دلالت یا ظهور را به تصور و تصدیق از باب تسامح می‌دانند و نظرشان

بر این است که دلالت تصویری اصلاً دلالت نیست، تداعی معانی است، یعنی ذهن در اثر کثرت استعمال این لفظ در آن معنی با آن معنی مأنوس شده، به گونه‌ای که به محض شنیدن آن لفظ، این معنا در ذهنش تداعی می‌کند. پس دلالت منحصر در دلالت تصدیقی است و تنها، تعریف دلالت که عبارت از کشف معنا از لفظ است، بر این نوع دلالت صدق می‌کند. در صورتی که دلالت تصویری تنها حضور ذهنی و انتقال ذهن است و کاشف از وجود مدلول نیست به خلاف دلالت تصدیقی که مثلاً از علم به صدای زنگ درب منزل به وجود شخصی در پشت درب علم پیدا می‌کنیم.

۲. تقسیم ظهور تصدیقی به دو قسم از باب مسامحه است، تنها یک ظهور تصدیقی داریم و آن ظهور تصدیقی کاشف است و غیر کاشف را ظهور نامیدن از باب مسامحه است و آن ظهور بدوی است که به محض آمدن قرینه متصله یا منفصله آن ظهور بدوی کنار می‌رود و مراد جدی نمایان می‌شود؛ بنابراین، تنها ظهور تصدیقی کاشف است که به واسطه آن مولی بر عبد احتجاج می‌کند و عبد بر مولی. در خاتمه می‌فرمایند که در مباحث حجیت ظواهر آنچه مورد بحث است، ظهوری است که کاشف از مراد واقعی متکلم باشد و از عبد بر مولا و بالعکس حجت باشد، منتها کاشفیت نوعیه ملاک است؛ یعنی اگر برای نوع مردم این ظهور کاشف از مراد بود، حجت است ولو برای شخص مخاطب کاشف از مراد جدی نباشد.

بنابراین طبق نظر مرحوم مظفر ما فقط یک ظهور داریم (ظهور تصدیقی) که آن هم یک قسم دارد (دلالت تصدیقی کاشف از مراد شارع). به نظر نگارنده به هر حال روشن کردن ابعاد ظهور تصدیقی و جدا کردن آن از ظهور تصویری و ظهور تصدیقی اول، برای روشن

شدن ابعاد بحث مفید است و ارزشمند. و بهتر است به آن توجه کنیم حتی اگر این دو را دلالت نام نگذاریم، لذا تفکیک آیت‌الله نائینی و سه مرحله قایل شدن برای ظهور، تفکیک قابل توجه و مفیدی است. از این رو کلام سه ظهور دارد و تفاوت در این است که ظهور تصویری لفظ در معنای حقیقی از بین نمی‌رود حتی با وجود قرینه متصله؛ اما ظهور تصدیقی با وجود آن از بین می‌رود و برخی از مصادیق حجیت ظهور عبارتند از: ۱. اصالة الحقیقه؛ ۲. اصالة العموم؛ ۳. اصالة الاطلاق؛ ۴. اصالة الجد.

بنابراین، اصل اولی عقلایی، اتحاد بین مراد استعمالی و مراد جدی است؛ یعنی اگر متکلمی در مقام جد و افاده مطلبی بود، اصل اولی آن است که همان شیئی را اراده جدی نموده که لفظ را در معنای آن به کار برده است این اصل نیز در پایه ظهور و حجیت آن استوار است، چون در هر کلامی دو گونه ظهور طولی وجود دارد و هر دو ظهور حجت‌اند. علاوه بر دلالت‌های مذکور، سه نوع دلالت سیاقیه دیگر نیز در مباحث زبانی و اصولی یافت می‌شود که ساز و کار آن به‌طور موردی با سبک و سیاق متن پیش‌رو است که شایسته ذکر می‌باشد.

دلالت اقتضاء: دلالت کلام است بر معنایی که گوینده اراده کرده و لفظی برای آن ذکر نکرده، ولی به لحاظ اینکه صدق و صحت عقلی یا شرعی یا لغوی کلام بر آن متوقف است، از نظر عرف این دلالت مقصود متکلم است؛ مانند این قسمت از آیه شریفه «واسئل القرية»، در این جا صحت کلام عقلاً متوقف است بر اینکه لفظ «اهل» مقدر باشد. چون سؤال از در و دیوار معقول نیست. پس مراد، سؤال از اهل قریه است.

دلالت تنبیه: دلالتی که مقصود مراد متکلم است؛ اما صحت و صدق کلام بر آن توقف ندارد و در عین حال، از سیاق کلام متکلم یقین می‌کنیم که آن دلالت را اراده کرده است، همچون مواردی که بین دو امر، ملازمه هست مثل «زید کثیر الرماد» مرادش این است که زید خاکستر منزلش زیاد است و لازمه اش وجود سخاوت و مهمان‌داری است.

دلالت اشاره: مدلول دلالت اشاره، لازمه مدلول کلام است به لزوم غیربیین که محتاج به استدلال است. وقتی آیه «وَ حَمَلُهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» (قرآن، احقاف: ۱۵) را به آیه کریمه «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» (قرآن، بقره: ۲۳۳) ضمیمه می‌کنیم. به دست می‌آید که کمترین مدت بارداری زن شش ماه است. این مدلول اشاری دو آیه مذکور است.

حجیت دلالت اقتضاء و تنبیه از باب حجیت ظواهر و حجیت دلالت اشاره از باب

حجیت ملازمه عقلیه است.

در کاربردشناسی معاصر اصول خاصی در تفسیر و فهم سخنان دیگران به کار می‌رود. این اصول اهمیت خاصی در تفسیر و تحلیل متن دارند و برای تشخیص مراد جدی نویسنده و گوینده ضروری‌اند. پاول گرایس (۱۹۱۳-۱۹۸۸) توجه خاصی به این مسئله معطوف کرد که شنوندگان در گفت‌وگو چه اصولی را برای فهم مراد جدی و تفسیر سخن گوینده به کار می‌گیرند. هدف او دستیابی به معانی ضمنی غیر از لوازم منطقی بود. او بر این نکته تأکید می‌کرد که آدمیان به این علت به نحوی مؤثر ارتباط برقرار می‌کنند که طبیعتاً می‌خواهند به یکدیگر کمک کنند و در گفت‌وگو مشارکت داشته باشند؛ لذا او به این نکته پی برد که گفت‌وگوها معمولاً با اصلی هدایت می‌شوند که می‌توان آن را «اصل مشارکت» نامید. مفاد اصل مذکور این است که: «در گفت‌وگو تا آنجا که نیاز است مشارکت داشته باشید» (قائمی‌نیا، ۱۳۸۹: ۳۱۵-۳۱۴). پیروی از این اصل مستلزم پای‌بندی به تعدادی از اصول فرعی است که عبارتند از:

۱. اصل کمیت: در گفت‌وگو باید کمیت خاصی را از لحاظ اطلاع‌رسانی در نظر داشت؛ بدین معنا که اولاً، به اندازه‌ای اطلاعات بدهید که اکنون مورد نیاز است؛ یعنی اطلاعاتی که می‌دهید کمتر از حد نیاز نباشد... ثانیاً، اطلاعات بیشتر از حد نیاز، ندهید؛ به‌عنوان مثال، فرض کنید شما فرد جدیدی را با یکی از دوستان خود می‌بینید و از دوست دیگری می‌پرسید: «این فرد جدید کیست؟»، او هم در جواب می‌گوید: «یک دوست». پیداست که پاسخ صحیح این بود که او، آن فرد را معرفی کند، ولی او اصل کمیت را رعایت نکرده و اطلاعات کافی در پاسخ نداده‌است.

۲. اصل کیفیت: مفاد اصل کیفیت این است که: «تلاش کنید مشارکتان صادقانه باشد»؛ بدین معنا که اولاً، آنچه را که باور دارید دروغ است، نگویید؛ ثانیاً، آنچه را که دلیلی کافی بر آن در اختیار ندارید، نگویید.

۳. اصل ارتباط: مفاد اصل ارتباط این است که مرتبط با موضوع سخن بگویید و از آن خارج نشوید. این اصل گوینده را ملزم می‌سازد که تا آنجا که ممکن است از موضوع سخن خارج نشود.

۴. اصل شیوه: این اصل سفارش می‌کند که روشن سخن بگویید، بدین معنا که اولاً، از ابهام‌گویی اجتناب کنید؛ ثانیاً، از ابهام و دوپهلوگویی اجتناب کنید؛ ثالثاً، تا آنجا که ممکن است به اختصار سخن بگویید؛ رابعاً، منظم سخن بگویید.

همه این اصول اصل اولی‌اند؛ بدین معنا که در صورت اولی و فقدان شرایط خاص باید رعایت شوند، اما در شرایط ثانوی ممکن است رعایت نشوند؛ مثلاً، در حالت اولی اصل بر این است که گوینده اطلاعات مورد نیاز را بدهد و اگر در موردی، مانند مثال اصل کیفیت، به قدر کافی اطلاعاتی ارائه نداد، می‌توانیم نتیجه بگیریم که او اطلاعات دقیقی در اختیار ندارد و فرد مورد نظر را نمی‌شناسد یا به دلایلی نمی‌خواهد اطلاعاتی دقیق را در اختیار ما بگذارد. همچنین، وقتی او مرتبط با موضوع سخن نمی‌گوید، می‌توانیم نتیجه بگیریم که او نسبت به موضوع آگاهی ندارد یا نمی‌خواهد اطلاعاتی در این باره به ما بدهد و غیره.

در علم اصول مدرک حجیت کلیه اصول لفظیه یک امر است و آن بنای عقلاست. بنای عقلای عالم، بر این است که در خطابات و گفتگوهای معمول و متداول میان خودشان، از این اصول استفاده می‌کنند و به تعبیر کامل‌تر، «به ظاهر کلام گوینده» اخذ می‌کنند و به احتمال «اراده خلاف ظاهر» اعتنا نمی‌کنند. چنان‌که عقلای عالم نسبت به کلام هر گوینده‌ای غیر معصوم احتمال غفلت، خطا، شوخی، اهمال‌گویی یا اجمال‌گویی می‌دهند، ولی به هیچ‌کدام از این احتمالات اعتنا نمی‌کنند یا هنگامی که گوینده کلام را مطلق به کار می‌برد، باید بدانیم که گوینده در مقام بیان بوده‌است نه در مقام اهمال و اجمال‌گویی، چون بنا بر اصل همکاری است، اقتضای اصل همکاری این است که قرینه‌ای برای آن معنا بیاورد و چون قرینه‌ای نیاورده پس منظورش همین ظاهر است. همین‌طور اصل این است که مولی در مقام بیان بوده‌است. این اصل را می‌توان براساس اصل همکاری بنا کرد، چون اصل این است که گوینده بنایش بر همکاری بوده‌است. اینها نمونه‌ای از موارد کاربرد اصل همکاری است.

مطلب قابل توجه دیگر اینکه بنا بر اصل همکاری، همان چیزی که گوینده به زبان آورده، مراد جدی گوینده تلقی می‌شود و بنابر آن است که قواعد چهارگانه محاوره مراعات شده و با توجه به آن استنتاج صورت گیرد؛ البته بنا به نظر گرایس این اصول به دلایل و اهدافی خاصی همیشه مراعات نمی‌شوند، بلکه نقض هم می‌شوند؛ ولی در این صورت هم، چون بنا بر اصل همکاری است و اصل این است که گوینده سخن، بنا دارد همکاری و مشارکت کند و در صورتی که اصول چهارگانه محاوره را رعایت کرده باشد، مراد جدی تلقی می‌شود.

در علم اصول هم روند شکل‌گیری مراد جدی به همین صورت است. دلالت جدی بستگی و ارتباط با دلالت سمانتیکی و دلالت تصویری دارد، به علاوه دلالت تصدیقی هم

حاصل می‌شود که منشأ آن حال متکلم است. این را هم می‌توان براساس اصل همکاری تصحیح کرد، چون اگر گوینده، اصل همکاری را در مرحله تصوری مراعات نکند، نمی‌توان در مرحله دلالت تصدیقی اراده جدی را کشف کرد؛ بنابراین اصل همکاری هم در اصول لفظیه و هم برای تحصیل مراد جدی مبنا قرار می‌گیرد.

قواعد محاوره‌ای گرایس، اختصاص به زبان خاصی ندارند، لذا در علم اصول هم مورد استفاده قرار می‌گیرند، منتها برخی از مبادی کلامی استنباط به حساب می‌آیند؛ مثلاً شرط کیفیت، چون مفاد کیفیت این است که گفته‌های ما باید راست باشند یا دست‌کم به صدقشان باور داشته باشیم، این شرط صداقت، از مبانی کلامی به حساب می‌آید و ویژگی‌های لاینفک شارع صادق بودن اوست. چون شارع است که برای فهم کلام او قواعد استخراج می‌کنیم.

تحقق ظهور ناشی از علایق و ارتباط تنگاتنگ میان الفاظ و معانی است، دلالتی که از این طریق به دست می‌آید، دلالت تصوری نامیده می‌شود و هیچ امر دیگری غیر از وضع مثل گوینده، شنونده، زمان و مکان القای سخن در آن دخیل نیست؛ بنابراین برای تحصیل معنای یک عبارت، باید دید لفظ در عرف در چه معنایی ظهور دارد و تفهیم و تفاهم هم براساس همین نکته صورت می‌گیرد و همین ظهور که ظهور نوعی کلام است، در نزد عرف، منعقد می‌شود و موضوع اصالت ظهور است و حجیت دارد.

پس در دو دانش اصول و معناشناسی، دلالت و صورت معنا، به محض کاربرد لفظ، در ذهن پدیدار می‌شود... در تبادل و ارتباط واقعی مسئله‌ای که مورد نظر مخاطب است و گوینده هم آن را قصد می‌کند، اینکه او با اظهار این کلام چه چیزی را قصد کرده است. این مرحله معنا که در معناشناسی اظهار نامیده می‌شود و توجه به بافت و گوینده و مخاطب، در زمان و مکان تولید سخن دخیل است با مرحله دلالت تصدیقی ثانوی قرابت دارد؛ اما در اصول، بین مراد استعمالی و جدی تفکیک می‌شود؛ یعنی دو ظهور استعمالی و جدی داریم و مراد استعمالی تغییر نمی‌کند، تنها چیزی که تغییر می‌کند مراد جدی است. قراین حالی و مقاله در همین مرحله دخالت دارند. مراجعه به آیات و روایات و احوال و زمان نزول آنها اهمیت زیادی دارد و در همین مرحله نقش دارد. بحث بافت و قراین در معناشناسی و اصول در این مرحله نقش دارد.

مسئله دیگر اینکه خطابات شرعیه آیا فقط موجودین در زمان خطاب را شامل می‌شود

یا اعم است؟

مرحوم محقق قمی مخاطبان و شنوندگان ظواهر را به سه گروه تقسیم کرده است:
الف) کسانی که مستقیماً مقصود به افهامند، یعنی قصد اصلی گوینده آن است که مراد و مقصودش را به اینها بفهماند؛

ب) کسانی که نه مستقیماً مقصود گوینده افهام مراد به آنان است و نه منظورش عدم تفهیم به آنان است، بلکه نسبت به آنها بی تفاوت است؛

ج) کسانی که نه تنها هدف متکلم فهمیدن آنان نیست، بلکه غرض این است که آنان متوجه نشوند و مراد متکلم را نفهمند؛ مثلاً زید نزد دوستش اعتراف می کرد که یکی از او مبلغی طلبکار است و به صورت نجوا با او سخن می گفت و نمی خواست فرد ثالثی که کنار آن دو نشسته بفهمد، ولی اتفاقاً فرد ثالث این اقرار را شنید؛ درحالی که مقصود عدم افهام او بود (قمی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۴۰۳-۳۹۸).

ایشان می فرمایند: ظاهر کلام نسبت به غیر مقصودین بالافهام حجیت ندارد و دو مثال هم آورده اند:

الف) خطابات قرآن نسبت به ما و امثال ما که در آن عصر موجود نبودیم، این خطابات قرآن خطاب شفاهی است و مختص به موجودین است و مقصودین بالافهام آنها بوده اند، پس ما نمی توانیم ظاهر قرآن را اخذ کنیم.

ب) احادیثی که به صورت سؤال و جواب می باشد که سائل از معصوم (ع) می پرسد و او جواب می دهد، «بخش عظیمی از روایات از این قرار است». در این جا هم تنها سائل حق دارد به ظاهر جواب اکتفا کند و چون مقصود بالافهام او بوده، اما دیگران حق ندارند به ظاهر تمسک کنند. (همان)

البته دانشمندان علم اصول بر این سخن میرزا و تفصیل وی اعتراض داشته، آن را مورد مناقشه قرار داده اند و از فحوای سخن ایشان چنین فهمیده می شود که نسبت به کلمات معمولی و عرفی و متداول موجود میان عقلا و نیز مکتوبات آنها و کتب دانشمندان؛ مقصودین بالافهام همگان هستند، ولی نسبت به خطابات قرآن و آن دسته از روایات که در جواب سؤال داده شده، مقصود به افهام خصوص مشافهین و حاضرین جلسه هستند، نه دیگران.

در این تفصیلی که محقق قمی بین مقصود بالافهام و غیر مقصود بالافهام قائل شده، ظهور نسبت به اولی حجّت است، زیرا وجود قرینه متصله ای که مورد التفات قرار نگرفته در حق مقصود بالافهام احتمال نمی رود، مگر از باب غفلت، که در این صورت با اصالت

عدم غفلت که یک اصل عقلایی است نفی می‌شود، زیرا غفلت خلاف طبع عقلایی است (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۲۰۸؛ حسینی حائری، ۱۴۲۵ق: ۱۷۹)؛ اما نسبت به غیر مقصود بالافهام، احتمال وجود قرینه متصله منشأش تنها غفلت نیست، بلکه منشأ دیگری دارد و آن احتمال اعتماد متکلم بر قرینه است، سپس توافق بر قرینه بین خودش و مقصود بالافهام، و این احتمال شایسته اصالت و عدم غفلت نیست تا نفی کند، پس ظهور در حق آن حجت نیست (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۲۰۸؛ حسینی حائری، ۱۴۲۵ق: ۱۷۹؛ هاشمی، ۱۴۰۵ق: ۲۷۳).

اکثر اصولیون مثل محقق نائینی (کاظمی خراسانی، ۱۳۶۵ق، ج ۳: ۱۳۹) و سید خوئی (خویی، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۱۲۰) به این تفصیل، جواب داده‌اند که اصالت عدم قرینه اصل عقلایی مستقل در قبال اصالت عدم غفلت است که برای نفی احتمال قرینه در حالت مذکور جاری می‌شود و به اصالت عدم غفلت بر نمی‌گردد؛ لذا غیر مقصود بالافهام اصالت عدم قرینه را مانند مقصود بالافهام جاری می‌کند (حسینی حائری، ۱۴۲۵ق: ۱۷۹؛ صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۲۰۹؛ هاشمی، ۱۴۰۵ق: ۲۷۳).

شهید صدر در پاسخ به معترضان می‌فرماید:

این مقدار از بیان کافی نیست به اینکه اصل عقلایی نزد عقلا از باب کاشفیت نوعیه حجت است نه از باب تعبد صرف، و اصالت عدم قرینه هیچ کاشفیتی ندارد، مگر از ناحیه اصالت عدم غفلت، پس اگر قرینه متصل از ناحیه سمع سامع احتمال داشته باشد، اصالت عدم قرینه جاری نمی‌شود.

سپس می‌فرماید:

تفصیل بین مقصود بالافهام و غیر مقصود بالافهام مخدوش است، و آن را به معنی مخاطب و غیر مخاطب تفسیر می‌کنیم و می‌گوییم منشأ شک برای غیر مخاطب در مراد متکلم و احتمال اراده‌اش برخلاف ظاهر منحصر در پنج قسم است (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۲۰۹؛ حسینی حائری، ۱۴۲۵ق: ۱۸۰-۱۷۹؛ هاشمی، ۱۴۰۵ق: ۲۷۳).

پس شک شخص غیر مقصود بالافهام در اراده متکلم برای معنای ظاهر یکی از امور زیر

است:

۱. احتمال اینکه متکلم مقصودش را پنهان کند و غیر مرید برای تفهیم مقصودش باشد؛
۲. احتمال اینکه متکلم اعتماد کند بر قرینه منفصله؛
۳. احتمال اینکه متکلم اعتماد کند بر قرینه متصله‌ای که سامع از آن غافل شده‌است؛
۴. احتمال اینکه متکلم اعتماد کند بر قرینه دارای دلالت خاصی که بر آن قرینه بین

متکلم و شخص دیگر که نظر متکلم به آن بود اتفاق شده است؛

۵. احتمال وجود قرینه متصله‌ای که سامع به آن توجه دارد ولیکن برای ما نقل نمی‌کند.

از بررسی هر یک از احتمالات پنج‌گانه چنین به دست می‌آید:

احتمال اول نفی می‌شود به اینکه حال متکلم ظهور در این دارد که در مقام بیان و تفهیم

مرادش است.

احتمال دوم نفی می‌شود به ظهور حال متکلم در اینکه ما یقوله بریده. آنچه را می‌گوید

اراده کرده، یعنی او در مقام تفهیم مرادش است به شخص آن کلام.

احتمال سوم نفی می‌شود به اصالت عدم غفلت.

احتمال چهارم نفی می‌شود به ظهور حال متکلم عرفی در استعمال ادوات عرفی برای

تفهیم و جاری کردن بر وفق اسالیب تعبیر عام.

احتمال پنجم نفی می‌شود به شهادت ناقل به عدم حذف قرائن خاصه‌ای که در فهم

مرادش نقش دارد (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۲۱۰؛ حسینی حائری، ۱۴۲۵ق: ۱۸۲-۱۸۰؛

هاشمی، ۱۴۰۵ق: ۲۷۴-۲۷۲).

از بررسی احتمالات پنج‌گانه به دست می‌آید که هیچ‌یک از احتمالات مذکور صلاحیت

ندارند که ملاک برای تفصیل بین مخاطب و غیر مخاطب باشند؛ لذا فرقی بین مخاطب و

غیر مخاطب نیست و نتیجتاً هیچ‌اساسی در تفصیل بین مقصود بالافهام و غیر مقصود

بالافهام نیست.

شهید صدر از باب ماماشات و همراهی می‌فرمایند:

بر فرض پذیرش تفصیل مذکور، نوبت به بحث از این می‌رسد که آیا ما مقصود به افهام در

کلمات ائمه هستیم یا نه؟ اینکه ما مقصودین بالافهام هستیم از واضحات است، زیرا ادله

فقط درصدد بیان احکام مشترک بین ما و مثلاً زراره هست، نه درصدد بیان احکام خاص

به زراره، پس زمانی که حکم عام باشد، قصد هم عام است.

نسبت به کتاب کریم هم شکی نیست که ما مقصود به افهام هستیم، و این کتاب برای عالم

نازل شده و در آن بر قرینه‌حالیه برای عصر نزول اعتماد نمی‌شود، پس ظاهرش برای ما

حجت است (حسینی حائری، ۱۴۲۵ق: ۱۸۵-۱۸۴).

مرحوم مظفر هم پس از تسلیم نسبت به تفصیل مذکور تطبیق این کبرای کلی را که

ظواهر نزد مقصودین به افهام حجت است، در خصوص کتاب و سنت ناتمام می‌دانند.

به‌طور مجزاً کتاب و سنت را از نظر ایشان بررسی می‌کنیم (مظفر، ۱۴۰۵ق: ۱۳۷).

۱. کتاب: اولاً چه مقصودین بالافهام خصوص مشافهین باشند و چه نباشند، برای ما به حکم آیات و روایات و اجماع علما ثابت شده تکالیفی که در قرآن بیان شده عام است و اختصاص به مشافهین ندارد و به حکم عقل لازم است که این تکالیف مقرون به یک سلسله قرائنی نباشد که بر غیر مشافهین مخفی باشد، و آلا نقض غرض است و قبیح و مولای حکیم کار قبیح انجام نمی‌دهد. علامه بر این غیر مقبول است که در خطابات قرآن مقصودین بالافهام، خصوص مشافهین باشند، درست است که مشافهین مخاطبین این آیات بوده‌اند؛ اما اینکه مقصود بالافهام فقط آنها باشند، ادعایی بی‌اساس و کلی است و مسلم است که مقصودین بالافهام همه مکلفین و مسلمین تا روز قیامت باشند.

۲- سنت: احادیث اکثراً شامل تکالیف عامی هستند که برای همه مکلفین صادر شده و مقصود به آنها احتمال همه حتی غیر مشافهین است، و تعداد روایاتی که مقصود آنها افهام مشافهین بوده، قلیل است که آن هم جواب‌هایی است که در پاسخ به سؤالات خاص صادر شده است.

از مطالب یادشده این نکته به دست می‌آید که وقتی غور در روایات صادره از ائمه می‌نماییم، اکثراً روایاتی هستند که در جواب سؤال سائلی نبوده‌اند و امام با توجه به آن موقعیت و شرایطی که در آن قرار داشته‌اند، یک مطلب کلی را تفهیم نموده‌اند؛ به گونه‌ای که قابل سرایت و جریان در تمام زمان‌ها و مکان‌هاست؛ مثل کل شیء حلال و...، حتی آن قلیل روایات هم که در پاسخ به مسائل، صادر شده می‌توانند بنا به دلایل خاص علمای اصول افاده عموم کنند، خصوصاً با توجه اینکه ما در راوی وثاقت و امانتداری و عدم خیانت را شرط نمودیم و اگر قرائنی در کلام بوده باشد که دخیل در ظهور کلام باشد، حتماً راوی می‌آورد؛ علت انسدادی شدن مرحوم میرزای قمی در این است که ایشان ظواهر کتاب و سنت را نسبت به ما که مقصود افهام نمی‌باشیم، حجت نمی‌داند؛ لذا قائل به انسداد باب علم و علمی شده و نهایتاً ظن انسدادی را حجت می‌داند.

پاسخ دیگر به این مسئله براساس تحلیل زبانی، خود خطاب است بدین صورت که اصلاً منظور از خطاب موجه بودن به دیگری است با رساندن پیام به سوی آن شخص به هر وسیله که باشد این مسئله تحقق می‌یابد خواه آن دیگر حاضر باشد یا غایب، حقیقت خطاب تشافه نیست تا اختصاص به حاضر در مجلس داشته باشد.

تشخیص ظهور

بعد از تبیین حجیت ظهورات الفاظ، طرق تشخیص ظهورات الفاظ بیان می‌شود تا فقیه با کنار هم نهادن صغریات و کبرای اصالة ظهور به نتیجه مطلوب برسد و این استدلال در قالب شکل اول قیاس منطقی شکل می‌گیرد.

این لفظ ظاهر در این معنی است + هر ظاهر لفظی حجت است = این ظاهر لفظ حجت است.

به‌عنوان مثال صیغه فعل امر (افعل):

صیغه افعل ظاهر در وجوب است + هر ظاهری حجت است = صیغه افعل حجت است.

و در عالم شریعات تطبیقش بدین شکل است؛ مثلاً:

(صلّ) فعل امر است + هر فعل امری ظاهر در وجوب است + صلّ ظاهر در وجوب است.

سپس کلیت ظهور را به آن ضمیمه می‌کنیم:

صلّ ظاهر در وجوب است + هر ظاهری حجت است = صلّ حجت است.

تشخیص ظهور در دو مجال محقق می‌شود:

۱. شناختن معنای موضوع‌له لفظ: یعنی همان معنای حقیقی که متکلم اراده کرده‌است.
۲. شناختن قرینه: که قرینه بر دو نوع است:

الف) قرینه صارفه، زمانی که متکلم معنای مجازی را اراده کند، باعث انصراف لفظ از معنای حقیقی به معنای مجازی است.

ب) قرینه معینه، زمانی که لفظ مثل الفاظ مشترکه بر بیش از یک معنا دلالت کند، به کار می‌رود (فضلی، ۱۴۲۷ق، ج ۱: ۳۳۷-۳۳۶).

فقیه زمانی که مراد متکلم را شناخت از طریق وضع یا قرینه با دو قسمش به نتیجه مطلوب دست می‌یازد.

فقیه زمانی که در هر یک از این موارد (معنی موضوع‌له و وجود قرینه) شک کند طرقی در این صورت اخذ شده که عبارتند از:

۱. پیروی از استعمالات اهل لغت: فقیه اجتهادات لغویین و اقوال و ادله‌شان را جمع می‌کند و با تأتی و نظر به معنای مقصود در آیه می‌رسد.

۲. رجوع به علامات حقیقت مثل تبادر و صحت حمل و عدم سلب.

گذشته از ظهور تصویری و تصدیقی، شهید صدر ظهور را به ظهور حالی و تضمینی تقسیم می‌کند (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۲۱۵-۲۱۴):

ظهور حالی: به وزان حجیت ظهور لفظی، ظهور حال هم گرچه از نوع لفظ نیست، حجّت است. پس هر زمان که برای حال، مدلول عرفی باشد که به ذهن شخص سبقت گیرد، آن را اخذ می‌کند؛ اما اثبات حجیت برای ظواهر غیر لفظی از طریق سیره متشرعه ممکن نیست؛ چون طریق اثبات سیره متشرعه در ظواهر لفظی قابل تطبیق با این مقام نیست، بدان رو که ظواهر حالیه مجرد از الفاظ آن قدر شیوع ندارند که بتوان سیره را از حالات مختلف انتزاع کرد، همچنان که اثبات حجیت برای ظواهر غیر لفظی به وسیله ادله لفظی هم امکان ندارد؛ چراکه این ظواهر از سنخ کتاب و حدیث و لفظ نیست و تنها دلیل آن سیره عقلائیّه است.

۹۱ ذهن

ظهور و اهمیت زبان شناختی

ظهور تضمینی: زمانی که کلام در مطلبی ظهور داشته باشد، ظهورش در آن مطلب ظهور استقلالی است و در هر جزء از اجزای آن مطلب هم ظهور تضمینی دارد؛ مثلاً ادات عموم در این قول: «اکرم کُلَّ مَنْ فِي الْبَيْتِ». فرض می‌کنیم که در خانه ۱۰۰ شخص است، ادات عموم ظهور در شمول برای هر ۱۰۰ نفر دارد، به اعتبار اینکه دلالت بر استیعاب می‌کنند و همچنین این ادات، ظهور ضمنی برای هر فرد از این ۱۰۰ نفر نیز دارند و شکی در حجیت همه این ظواهر ضمنی نیست؛ اما زمانی که مخصص منفصلی بیاید، بر عدم وجوب بعضی افراد عام دلالت می‌کند و فرض می‌کنیم این بعض ۱۰ نفر از ۱۰۰ نفر را شامل می‌شود، در این صورت این بعض ظواهر ضمنی به خاطر ورود مخصص، از حجیت ساقط می‌شوند و این سؤال مطرح می‌شود که آیا ظواهر ضمنی دیگر که شامل ۹۰ نفر باقی مانده هستند، بر حجیت باقی می‌مانند یا نه؟

قول به اولی بدین معناست که ظهور تضمینی در حجیت تابع ظهور استقلالی نیست و قول به دوّمی معنایش تبعیت است، همچنان که دلالت التزامی در حجیت تابع دلالت مطابقی است.

اثر علمی بین این دو قول در این است که بنا به اولی (قول به عدم تبعیت) برای اثبات حکم برای تمام کسانی که تخصیص شاملشان می‌شود، به عام تمسک می‌جوئیم و بنا به دوّمی (تبعیت) حجیت همه ظواهر تضمینی ساقط می‌شود و دیگر دلیلی بر اینکه آیا حکم شامل می‌شود یا نه، نمی‌ماند.

برخی از اصولیون همچون بلخی قائل به سقوط حجیت تمام ظواهر و دلالات تضمینی

شدند، از آن رو که ظهور کلام برای هر یک نفر از ۱۰۰ نفر به اعتبار نکته واحدی است که همان ظهور تصدیقی استعمال ادات عموم در معنای حقیقی استیعاب است؛ لذا کشف می‌کنیم که متکلم با ظهور حالش مخالفت می‌کند و لفظ را در معنای مجازی به کار می‌برد؛ بنابراین همه ظواهر ضمنی ساقط از حجّت می‌شوند، زیرا متکلم آنها ظهور حالی است که باطل است (صدر: ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۲۱۶).

صاحب کفایه (ره) از این سخن چنین جواب داده‌اند:

مخصص منفصل، کاشف از مخالفت متکلم با ظهور حالش در استعمال ادات در معنای حقیقی نیست و تنها کاشف از عدم تعلق اراده جدی‌اش به اکرام افرادی است که مخصص به آنها رسیده، و این ظهور را که ظهور تصدیقی اول می‌نامیم، محفوظ است و در ظهور تصدیقی ثانی تصرف می‌کنیم که همان ظهور حال متکلم است که آنچه می‌گوید و ابراز می‌کند در لفظ، همان مراد جدی اوست (آخوند خراسانی، ۱۴۲۳ق: ۲۵۶).

در پایان این قسمت نظر شهید صدر را در خصوص ظهور تضمینی می‌آوریم، ایشان می‌گویند:

نکته واحدی که بر آن تأکید نمودیم، همان ظهور حال متکلم است که لفظ را در معنای حقیقی استعمال کند و نکته هر یک از این ظواهر مستقل از نکته بقیه است؛ زیرا هر جزء از اجزای مدلول کلام، ظهور در حجیت دارد، پس زمانی که علم به بطلان این ظهور در برخی از اجزای کلام پیدا کنیم، رفع ید از ظهور جدی اجزای دیگر از مدلول کلام جایز نیست و لذا ثابت می‌شود که عام در بقیه حجّت است (صدر: ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۲۱۸).

نتیجه‌گیری

از مجموع نوشتار حاضر روشن می‌شود که ارتباط دوسویه و نقطه مشترکی بین مباحث زبان‌شناسی و مباحث الفاظ در اصول (خصوصاً مبحث اصالت ظهور) وجود دارد؛ مثلاً بحث از قراین حالی و مقالیه، بحث از حجیت ظهور، اصل صدق در سخن، اصل همکاری یا اراده جدی و استعمالی جملگی از مباحثی است که در زبان‌شناسی مورد اهتمام قرار گرفته‌است؛ بنابراین برای تحصیل معنای یک عبارت، باید دید لفظ در عرف در چه معنایی ظهور دارد و تفهیم و تفاهم هم براساس همین نکته صورت می‌گیرد و همین ظهور که ظهور نوعی کلام است، در نزد عرف، منعقد می‌شود و موضوع اصالت ظهور است و اثبات شد که حجیت دارد؛ لذا نقطه ثقل فهم آیات و روایات در همین حجیت ظهور و توجه به

بافت و قراین حالیه و مقاله در معناشناسی (اصول) و زبان‌شناسی می‌باشد و با تکیه بر این مباحث به ضرس قاطع می‌توان گفت که ظهورات کلام و خطابات قرآنی نه تنها نسبت به مقصودین بالافهام، بلکه نسبت به غیر مقصودین بالافهام و غابیین نیز حجت است.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. حسینی الحائری، السید کاظم، ۱۴۲۵ق، مباحث الاصول، قم: دارالبشیر.
۳. فضلی، عبدالهادی، ۱۴۲۷ق، دروس فی اصول الفقه، ج ۱، بیروت: هاتف.
۴. مظفر، محمدرضا، ۱۴۰۵ق، اصول الفقه، ج ۱ و ۲، قم: نشر دانش اسلامی.
۵. انصاری، شیخ مرتضی، ۱۳۸۱، فرائد الاصول (رسائل)، جزء ۲، قم: مطبوعات دینی.
۶. خراسانی، محمد کاظم (آخوند)، ۱۴۲۳ق، کفایة الاصول، قم: النشر الاسلامی.
۷. خویی، سید ابوالقاسم، ۱۴۲۰ق، مصباح الاصول، الجزء الثانی، قم: مکتبه الداوری.
۸. صدر، سید محمد باقر، ۱۴۲۱ق، دروس فی علم الاصول (سه جلد در دو مجلد)، قم: مرکز الابحاث و الدراسات.
۹. قائمی‌نیا، علیرضا، ۱۳۸۹، بیولوژی نص (نشانه‌شناسی و تفسیر قرآن)، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۰. قمی، میرزا ابوالقاسم، ۱۳۷۸ق، قوانین الاصول، قم: انتشارات عملیه اسلامیة.
۱۱. کاظمی خراسانی، محمد علی، ۱۳۶۵ق، فوائد الاصول (تقریرات اصول میرزای نائینی)، ج ۳، قم: النشر الاسلامی.
۱۲. محقق داماد، سید مصطفی، ۱۳۷۷، مباحثی از اصول فقه، دفتر اول، قم: مرکز نشر علوم اسلامی.
۱۳. محمدی خراسانی، علی، ۱۳۸۳، شرح کفایة الاصول، ج ۴، قم: امام الحسین بن علی (ع).
۱۴. محمدی، علی، ۱۳۶۹، شرح اصول فقه، ج ۳، قم: دارالفکر.
۱۵. هاشمی، سید محمود، ۱۴۰۵ق، بحوث فی علم الاصول (تقریرات اصول شهید صدر)، جزء ۱، قم: المجمع العلمی للشهید الصدر.